

## اخلاق اسلامی؛ مفاهیم و بنیادها

به رغم اختلافاتی که براساس مبانی فلسفی مشائی، اشراقی و صدراپی درباره چگونگی صورت نفس و نحوه ارتباط آن با بدن وجود دارد، اصل ارتباط حقیقی نفس با ماده ثانیه ای که آن را قبول کرده، مورد اتفاق است...



به رغم اختلافاتی که براساس مبانی فلسفی مشائی، اشراقی و صدراپی درباره چگونگی صورت نفس و نحوه ارتباط آن با بدن وجود دارد، اصل ارتباط حقیقی نفس با ماده ثانیه ای که آن را قبول کرده، مورد اتفاق است.

### (۱) لذت و سعادت

این سینا در تعریف لذت (۱) گفته است: «ادراک و وجدان، وصول چیزی است که برای ادراک کننده و واجد آن، کمال و خیر باشد و البته آن ادراک نسبت به شیء باید از همان جهتی باشد که برای ادراک کننده کمال و خیر است؛ یعنی اگر انسان داشتن شینی را دریابد اما به کمال و خیر بودن آن نسبت به خود توجه نداشته باشد، از داشتن و ادراک آن لذت نمیبرد». این تعریف از تعریف مشهور - که «لذت ادراک ملایم است» - دقیقتر میباشد؛ بنابراین در مقابل تعریف لذت، این تعریف آلم و درد است که «ادراک و وجدان وصول چیزی که برای درک کننده آفت و شر باشد».

سعادت نوعی خاص از لذت است که برای موجود عاقل حاصل میشود. در سعادت، لذت ناشی از ادراک و وجدان کمالات و خیر عقلی برای ذات عاقل است و به همین جهت برخی گفته اند «سعادت خیری است که به حرکت ارادی نفسانی حاصل میشود».

### (۲) ابعاد و سطوح وجود انسان

به رغم اختلافاتی که براساس مبانی فلسفی مشائی، اشراقی و صدراپی درباره چگونگی صورت نفس و نحوه ارتباط آن با بدن وجود دارد، اصل ارتباط حقیقی نفس با ماده ثانیه ای که آن را قبول کرده، مورد اتفاق است. ارتباط تکوینی و حقیقی نفس ناطقه با نفس حیوانی و نباتی و ابعاد عنصری و جسمانی، بدن انسان را به صورت موجود واحدی در آورده که از ابعاد و سطوح مختلفی برخوردار است و متناسب با هر یک از آن ابعاد به خیر یا شر، لذت یا آلم، سعادت یا شقاوت و کمال یا نقصی خاص نائل میشود. ابعاد حیوانی انسان که ادراک حسی، خیالی و وهمی دارند و براساس برخی از مبانی فلسفی دارای تجرد برزخی میباشند، علاوه بر خیر و کمال از آگاهی، لذت و آلم متناسب با آن ادراکها برخوردارند. نفس ناطقه انسانی نیز بر همین قیاس، کمال و خیر ویژه خود را دارد و چون کمال و خیر آن عقلی است، به تناسب بهره مندی و یا محرومیت از آن کمال و خیر نیز به سعادت و یا شقاوت نائل میگردد.

### (۳) تزاحمها و کشمکشهای درونی انسان

هر مرتبه از وجود انسان در محدوده معرفت و آگاهی خود خیر و کمال خویش را اختیار میکند و این مسئله همواره صحنه نفس را هنگامه تزاحمها و کشمکشهای گوناگون میسازد. نفس حیوانی با ادراکات حسی و خیالی، لذت‌های مناسب خود را جستجو کرده و با قوه شهوت در پی کسب آن لذتها برآمده و با قوه غضب در جهت رفع موانع آنها اقدام میکند. نفس ناطقه، که مرتبه عالی وجود انسانی است، کمال و خیر ویژه خود را برگزیده و سعادت خود را جستجو میکند. نفس ناطقه به لحاظ ذات عقلی خود در بدو تکوین در مرتبه عقل هیولایی و بالقوه است و کمالات عقلی در آن به تدریج به فعلیت می رسد. در مراحل تکوین حیات انسانی نفس حیوانی و قوای مربوط به آن قبل از نفس انسانی به فعلیت می رسند و احتمال اینکه قوای عملی حیوانی، یعنی شهوت و غضب در برخی مراتب براساس ادراکات خیالی و وهمی و بدون رعایت مصالح عقلی، افعال خود را برگزینند، وجود دارد. اگر انسان در این مرتبه باقی بماند عقل نظری او به تدریج اسیر خواسته های حیوانی آن میشود که «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر» (۲)، چه بسیار عقلی که فرمانبردار هواست.

علم تهذیب اخلاق این تزاحمها و کشمکشها را شناسایی کرده و خیر و کمالی را که تأمین کننده سعادت انسان است با عنوان فضیلت معرفی میکند و از سوی دیگر، خصوصیات را که مانع تحقق کمالات انسانی و موجب شقاوت نفس میشود با عنوان رذیلت مشخص میسازد. بنابراین، فضائل اوصافی نفسانی هستند که کمال و خیر نفس بوده و موجب تحقق سعادت میباشند و رذائل، اوصافی هستند که نقص و شر بوده و باعث شقاوت میشوند.

### (۴) فضیلت و ملکه نفسانی

فضائلی که سعادت انسانی را تأمین میکند و همچنین رذائلی که به شقاوت او منجر میشوند، اوصاف کمال یا نقصی نیستند که در وقتی خاص حاضر شده و عملی خاص را انجام داده و به سرعت زائل و نابود میشوند؛ زیرا سعادت، خیر و کمالی نیست که در بخشی محدود از زندگی حضور داشته باشد، چنانکه ارسطو نیز در تعریف سعادت به این نکته توجه داده است. (۳) سعادت هنگامی تأمین میشود که فضائل در نفس قرار و استمرار داشته باشد؛ یعنی به صورت اوصاف و هیأت‌های مستقر و دائمی نفس در آیند. اوصاف و هیأت‌هایی که در مقطعی گذرا عارض نفس میگردند حال خواننده میشوند و اوصاف و هیأت‌هایی که قرار و استمرار داشته باشند، ملکه نامیده میشوند. فضیلت یا رذیلت، صفت همان هیأت مستقر در نفس است به اعتبار نسبتی که با نفس صاحب هیأت از جهت کمال و یا نقص آن دارد؛ بنابراین فضائل و رذائلی که منشأ سعادت و شقاوت آدمی میشوند دو نوع از ملکات نفسانی هستند.

### (۵) اجناس فضائل

ملکات نفسانی به اعتبارات مختلف تقسیماتی را میپذیرند. تقسیم آنها به فضائل و رذائل به اعتبار نسبتی است که با نفس ناطقه از جهت کمال و یا نقص آن پیدا میکنند. ملکات و از جمله فضائل به لحاظ نسبتی که با ساختها و ابعاد و شئون مختلف انسان پیدا میکنند تقسیمات گوناگونی مییابند. از جمله این تقسیمات، تقسیم به اعتبار اجناس قوای انسانی و امهات آنهاست. انسان به لحاظ نفس ناطقه خود دارای دو عقل نظری و عملی است؛ با عقل نظری حقایق امور را ادراک میکند و با عقل عملی به تدبیر امور بر وفق عقل میپردازد. آدمی به لحاظ نفس حیوانی خود دو قوه شهوت و غضب دارد. حیوان با این دو قوه نفع و ضرری را که با قوای حسی، خیالی و وهمی خود ادراک میکند جلب یا دفع میکند. عملکرد این دو قوه هنگامی که در عرصه حیات انسانی تحت تدبیر عقل عملی قرار میگیرد ملکات و فضائل خاصی را به دنبال

می آورد. عالمان علم اخلاق از فضائلی که مربوط به عقل نظری و عقل عملی و همچنین مربوط به شهوت و غضب است به عنوان امهات و یا اجناس فضائل یاد کرده اند. آنان فضیلت عقل نظری را حکمت، فضیلت عقل عملی را عدالت، فضیلت قوه غضبی را شجاعت و فضیلت قوه شهوی را عفت مینامند.

۶) نفس ملکی، سبعی و بهیمی

نفس انسانی را به لحاظ مراتب و یا قوای مختلف آن با نامهای گوناگونی مینامند؛ نفس انسان به اعتبار قوه ناطقه و قدرت عقلانی آن نفس ملکی نامیده میشود و به اعتبار قوه غضب نفس سبعی و به اعتبار قوه شهوت نفس بهیمی خوانده میشود. دو فضیلت حکمت و عدالت مربوط به نفس ملکی است. فضیلت شجاعت از نفس سبعی است، مشروط به آنکه تحت تدبیر نفس ملکی قرار گرفته و سعادت آن را دنبال کند و فضیلت عفت نیز بر همین قیاس مربوط به نفس بهیمی است. نفوس و قوای آنها و نیز ملکات و فضائل آنها در طول یکدیگرند. نفس ملکی و دو فضیلت حکمت و عدالت بر نفس سبعی و بهیمی و دو فضیلت شجاعت و عفت تقدم دارند. انسان از طریق قوه غضبی به تربیت قوه شهوی پرداخته و ملکه عفت را در آن میپرورد و همچنین با نظارت نفس ملکی و به کمک قوه عقلانی، کمال قوه غضبی و فضیلت آن را که همان شجاعت است پدید می آورد.

۷) نفس اماره، لوامه و مطمئنه

با اقتباس از آیات قرآنی، نفس ملکی را نفس مطمئنه و نفس سبعی را نفس لوامه و نفس بهیمی را نفس اماره نامیده اند. خواجه نصیر الدین طوسی در تعریف این سه آورده است: «نفس اماره به ارتکاب شهوات فرماید و بر آن اصرار نماید و نفس لوامه بعد از ملایست آنچه مقتضای نقصان بود به ندامت و ملامت، آن اقدام را در چشم بصیرت قبیح گرداند و نفس مطمئنه جز به فعل جمیل و اثر مرضی راضی نشود. پس هر کس اینار فعل جمیل کند اگر قوه شهوانی با او مساعدت نکند استعانت باید بر او جست به غضب که مهیج حمیت بود تا او را قهر و کسر کند. (۴) و مثل این سه نفس، قدمای حکما چون مثل سه حیوان مختلف نهاده اند فرشته ای و سگی و خوک تا هر کدام غالب شود حکم، او را بُود و بعضی گفته اند مثل مردم با این سه نفس چون مثل انسانی بُود راکب بهیمة ای به قریه ای که سگی یا یوزی با او راکب بوده، در طلب صید بیرون آید. اگر حکم، مردم را بُود، هم چارپای هم سبُع را بر وجه اعتدال استعمال کند و شرط استراحت ایشان و خویش به وقت حاجت رعایت کند... و اگر بهیمة غالب شود تمکین را کسب نکند پس به هر موضع که علفی بهتر ببیند از دور بدان جانب دویدن گیرد و چون به علف خویش رسد دیگران را بی برگ گذارد تا از گرسنگی ضعیف شوند و در معرض هلاکت افتند. همچنین اگر سبُع غالب شود به وقت مشاهده صیدی، راکب و مرکوب را به فضل قوت بر آن سوی میل دهد و رنج و خوف تلف، مانند آنچه گفت آمد حاصل آید. از تدبیر نفس ملکی آن دو نفس لازم آید چنانکه گویی هر سه در حقیقت یک چیزند و با این همه قوا و آثار که از هر یک متوقع باشد به وقت خویش صادر شود، چنانکه گویی هر یک به انفراد به حالت اولیه و از روی مطاوعت و مسالمت یکدیگر در آن حالت گویی مؤثر همان یک قوت تنهاست و هیچ منازعه و ضد ندارد و از اینجاست اختلاف علما در اینکه ایشان سه قوت یک نفس اند یا خود سه نفس... اما اگر تدبیر نه مغوض به نفس ملکی بُود تنازع و تخالف پدید آید و هر ساعت در تضاد بود تا مؤدی شود به انحلال آلت و هلاکت هر سه» (۵).

۸) حکمت و عدالت

برتری نفس ملکی بر دو نفس سبعی و بهیمی به معنای برتری فضائل مختص به نفس ملکی بر فضائل آن دو نفس است. نفس ملکی که همان نفس ناطقه انسانی است به دلیل تجرد خود از قوه عقلی است و عقل از دو جهت ادراک و تحریک به دو بخش نظری و عملی تقسیم میشود.

حکمت، فضیلت مختص به عقل نظری و عدالت، فضیلت مختص به عقل عملی است. حکمت، دانستن حقایق موجودات است آن گونه که هستند و این فضیلت به حسب موضوع معرفت خود به دو قسم نظری و عملی تقسیم میشود. حکمت در علم النفس، مراتب و قوای نفس و در علم اخلاق فضائل مربوط به هر یک از قوا و از جمله فضائل مختص به عقل نظری و عملی، یعنی حکمت و عدالت را شناسایی میکند. به این اعتبار میتوان گفت که فضیلت حکمت بر همه فضائل برتری و تقدم داشته و به حسب حقیقت خود از دیگر فضائل ممتاز است. در واقع حکمت، معرفت ناب عقلی به حقایق امور است.

عدالت فضیلت عقل عملی است و عبارت است از تصرف معرفت نفس ناطقه در مراتب، شئون و قوای مختلف بر اساس فضیلت مختص به هر یک از آنها. عدالت نیز نظیر حکمت بر دیگر فضائل و از جمله بر فضیلت حکمت تقدم دارد؛ زیرا با تدبیر عادلانه عقل عملی است که عقل نظری نیز از قوه به فعل می رسد و علوم نظری و عملی و از جمله فضائل گوناگون را شناسایی میکند.

عدالت به رغم جایگاه برتری که نسبت به دیگر فضائل دارد برخلاف حکمت یک فضیلت مستقل در قبال دیگر فضائل نیست، بلکه مجموعه فضائل مربوط به همه قوا را شامل میشود. با عملکرد و حضور عقل عملی است که فضائل هر یک از قوا محقق میشود و نیز نسبت صحیح بین فضائل تأمین میگردد. تقدم حکمت بر همه فضائل و از جمله عدالت و همچنین تقدم عدالت بر همه فضائل و از جمله حکمت، تقدم متقابل حکمت بر عدالت و عدالت بر حکمت را موجب میشود و این تقدم متقابل به دو اعتبار مختلف است؛ نفس انسان از آن جهت که باید حکمت را تحصیل کند به استعمال و تصرف عقل عملی نیاز دارد و حکمت از آن جهت که شناخت حقایق میباشد، شناخت فضائل و از جمله فضیلت عدالت را در بر میگیرد.

۹) عدالت و حقیقت

از نسبت حکمت و عدالت، نسبت عدالت و حقیقت دانسته میشود. حکمت، شناخت حقایق موجودات است و این شناخت که مشتمل به دو بخش نظری و عملی بوده و حکمت نظری و عملی را شامل میشود، با استفاده از قوه عاقله به دست می آید. عقل، حقیقت نفس ناطقه، مراتب، شئون و قوای آن، کمال، خیر، نقص و در نتیجه فضیلت هر مرتبه و همچنین سعادت و شقاوت آدمی را شناسایی میکنند و عدالت نوعی از تصرف نفس ناطقه در مراتب و شئون و قوای آن است، که بعد از شناخت حقیقت بر اساس فضیلت انجام میشود. بنابراین عدالت مبتنی بر حکمت و حقیقت است، و رفتار عادلانه براساس آن شناخته میشود.

تعریف و نسبت فوق برای عدالت در صورتی است که عقل به عنوان یکی از قوای انسانی که توان ادراک حقایق نظری و عملی را دارد، به رسمیت شناخته میشود. بنابراین علم اخلاق اگر بر مبانی فلسفی ای بنیان نهاده شده باشد که با رویکردهای پوزیتیویستی یا شکاکانه، ارزش معرفتی عقل را نسبت به حقایق و هنجارهای اخلاقی انکار نمایند و یا آن که عقلانیت را به حوزه گزاره های تجربی و آزمونپذیر محدود و مقید نمایند، نمیتواند تعریف مزبور را نسبت به عدالت پذیرفته، یا آن که عدالت را در حاشیه حقیقت، تفسیر و معنا نماید.

۱۰) عدالت و فضیلت

عدالت، فضیلت نفسانی مربوط به عقل عملی است. این فضیلت، هیأتی است که به حسب ذات خود، ملکه و به اعتبار صاحب آن، فضیلت نامیده میشود، اما عدالت بودن آن به اعتبار نحوه عملی است که نفس به واسطه این ملکه با غیر خود انجام می دهد. عدالت گرچه ملکه ای نفسانی است، اما هر ملکه ای عدالت نیست؛ پس نسبت عدالت و ملکه نفسانی عموم و خصوص است. اما نسبت عدالت و فضیلت تساوی است؛ یعنی هر فضیلتی عدالت است، زیرا هر فضیلت مربوط به هر قوه ای که باشد به این اعتبار فضیلت است که با تدبیر و اشراف عقل عملی سازمان مییابد. عقل عملی گرچه قوه تحریکی و عامله است، اما خصوصیت آن در این است که عمل

آن مطابق حکمت است. عقل عملی در عملکرد خود کمال و خیر هر یک از قوا را در نظر میگیرد. به همین دلیل اشراف عقل عملی بر هیأت و ملکات سایر قوا موجب میشود تا آن ملکات با جهتگیری خیر و کمال صاحب ملکه، متصف به صفت فضیلت شوند.

#### ۱۱) فضیلت و رذیلت

حکمت میزانی است که فضیلت را از غیر آن ممتاز میگرداند. هر ملکه ای که از حد حکمت خارج شود از این جهت که نقص و شری را برای صاحب آن ملکه موجب میشود رذیلت نام میگیرد. هر قوه، فضیلتی مناسب با خود دارد و فضیلت مربوط به هر قوه امری واحد است، اما چون عدول از فضیلت موجب پدید آمدن رذیلت میشود، پس ممکن است رذیلت مراتب و انواع مختلفی داشته باشد و به همین دلیل عدد رذائل افزون بر فضائل باشد.

تجاوز از حد فضیلت یا به افعال قیدی است که در فضیلت معتبر است و یا به افزودن قیدی است که در فضیلت معتبر نیست. فضیلت حد وسط و معیار و میزان برای طرفین افراط و تفریط است؛ بنابراین فضیلت حقیقتی نیست که بر اساس رذائل مشخص شود، بلکه رذائل در قیاس با فضیلت مشخص میگردند.

خواجه نصیر الدین طوسی درباره رذائلی که در ازای هر فضیلت میباشند مینویسد: «پس هر فضیلت به مثابت وسطی است و رذائل که به ازای او باشد به منزلت اطراف، مانند مرکز دایره تا همچنان که به سطح دایره، یک نقطه که مرکز است دورترین نقطه هاست، از محیط و دیگر نقطه که اعداد آن در حصر و حد نیاید از جوانب چه بر محیط و چه داخل محیط هر یک در جانبی که باشد به محیط نزدیکتر باشد از مرکز... و این است مراد حکما از آنچه گویند «فضیلت در وسط بود و رذائل بر اطراف»؛ پس از این روی به ازای هر فضیلتی رذیلت‌های نامتناهی است چه وسط محدود باشد و اطراف نامحدود».

#### ۱۲) حد وسط بودن عدالت

معرفی فضیلت به عنوان وسط بین دو رذیلتی که در دو سوی افراط و تفریط قرار گرفته، موجب شده تا عدالت نیز که عبارت از عمل براساس فضیلت است، به همین امر تعریف شود، یعنی عمل عادلانه، عمل واقع در حد وسط افراط و تفریط خوانده شود. تعریف فضیلت و عدالت به حد وسط این شبهه را به وجود آورده است که حد وسط نیز به دو طرف شناخته میشود و نتیجه گرفته شده که تعریف عالمان اخلاق از فضیلت و عدالت خالی از اشکال نیست.

پاسخ شبهه ه فوق از آنچه که درباره معنای عدالت و فضیلت و نسبت عدالت با حکمت و حقیقت بیان شد، آشکار میگردد، زیرا فضیلت و عدالت از طریق، حکمت و حقیقت شناخته میشود. فضیلت را عقل با نظر با هر یک از قوا و کمال و خیر مربوط به آن شناسایی میکند و علم به عدالت از طریق مطابقت رفتار و عمل با فضیلت حاصل میگردد.

رذیلت و ظلم نیز به کمک عقل و از همان طریق معلوم میشود. بنابراین تعریف رذیلت و ظلم به خروج از حد وسط و یا تعریف فضیلت و عدالت به حد وسط، تعریف به رسم بوده و از جهت سهولت در تعلیم و تعلم میباشد.

پی نوشتها:

۱. اشارات و تنبیهات، ص ۳۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۱۰، ۱۲۵.

۳. اخلاق نیکو ما خوس، ص ۱۸.

۴. اخلاق ناصری، ص ۷۷.

۵. اخلاق ناصری، ص ۷۷ - ۹۰.

نویسنده: حمید - پارسانیا

منبع: هفته نامه - پگاه حوزه - ۱۳۸۷ - شماره ۲۴۵، آذر